

نقش دراویش و تاثیر تصوف بر تعالی قدرت حکومت سربداران

ام‌البین مشکانی^۱

کاظم ارشادی‌مقدم^۲، سارا مشکانی^۳

چکیده

با مرور حوادثی که در فاصله‌ی حمله‌ی مغول در سال ۶۵۶ هـ ق تا روی کار آمدن صفویه به سال ۹۰۶ هـ ق رخ داده است، می‌توان ادعا کرد که هم تصوف و هم تشیع از رشد چشمگیری برخوردار بوده‌اند. در قرن هفتم در سرتاسر ممالک اسلامی به ویژه ایران تمامی صوفیان در زمره‌ی نامداران علوی بودند و خود را وارث و پیشوای بی‌چون و چرای تصوف می‌دانستند. و فقهای اثنا عشری بر تلاش‌های خود در زمینه‌ی تغییر مذهب سلسله‌های حاکمه افزودند و آن‌ها را به سوی تشیع اصیل فراخواندند. از این رو با نهضت سربداران تشیع شکل و قالب مناسبی برای اعتراض شد. و سهم درویشان سبزواری در حکومت سربداران بسیار چشمگیر بود چنان که تعداد زیادی از آنان نقش عمده‌ای در جمع‌آوری اطلاعات سری نظامی داشتند.

در این پژوهش که برطبق روش توصیفی - تحلیلی تهیه گردیده، نقش مهم و ویژه درویشان اهل تصوف بر قدرت یابی حکومت سربداران خراسان بررسی می‌گردد و این که اگر تصوف همراه و همگام با این حکومت نبود، آیا این دولت می‌توانست داعیه حکومتش را بالا ببرد. از مشاهدات و نتایج به دست آمده می‌توان ادعان داشت نادیده گرفتن نقش صوفیان و دراویش در حفظ و بقای دولت سربداران کار دشواری است و تاثیر رهبران تصوف از ابتدای این جریان تا انتها کاملاً مشهود و آشکاراست.

واژگان کلیدی: حکومت سربداران، تأثیر تصوف، نقش دراویش، قدرت سیاسی - مذهبی.

۱. دانشگاه حکیم سبزواری

۲. دانشگاه حکیم سبزواری

۳. دانشگاه حکیم سبزواری

مقدمه

در سال ۷۳۷ هجری قمری گروهی ناجی ظهور کردند. آنان که عنوان سردار را برای خود برگزیدند با از جان گذشتگی دولتی را تاسیس کردند که در چند جنبه خودنمایی خود را نشان داد.

حاکمان باقی مانده ایلخانی که خود در تلاش برای قدرت نمایی بودند و دیگر عاملان وابسته به حاکمان ایلخانی که با گرفتن مالیات‌های سنگین مانع رفاه‌طلبی خواجه‌زادگان سرداری می‌شدند. انگیزه‌ی لازم را به سرداران دادند تا بتوانند واقعه‌ای تاریخی رقم بزنند. در این میان گروهی پا به عرصه‌ی قدرت گذاشتند. گروه پویای درویشان یا شیخیه که صوفیان آن زمان در شهر سبزوار بودند. آنان با گروه نظامی سرداران هم پیمان شدند، و نهضتی به وجود آوردند که به مدت نیم قرن ادامه داشت. در این مقاله تلاش می‌گردد به این سوالات پاسخ داده شود:

۱. زمینه‌های رشد تصوف در قرون متعدد چگونه می‌باشد؟

۲. درویشان در زمینه‌ی ایجاد حکومت سرداران چه نقشی ایفا کردند؟

آن چه مسلم است دولت سرداران که دولتی شیعی مذهب بود، وبا همکاری دو گروه با دو طریقت جدا از هم شکل گرفت، سرآغازی برای گسترش تشیع در ایران شد.

پیشینه تصوف

نظرات متفاوتی در مورد منشا پیدایش تصوف وجود دارد. بعضی از محققان غربی و سوسیالیستی تصوف را پدیده‌ای جدا از اسلام، اما برخی دیگر مانند ماسینیون و نیکلسون تصوف را یک پدیده‌ی اصیل که در زمینه اسلام ظهور کرده است، می‌شمارند. بعضی نیز آن را متأثر از زرتشتی، مانوی، بودایی و... می‌دانند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۳۳).

در صدر اسلام دو نیرو پدید آمد: نیرویی که اختصاص به عموم داشت و نیروی دیگری که به افراد نخبه و برجسته اختصاص داشت. این نیرو همان تصوف است (شیخی، ۱۳۶۷: ۱۲۹). صوفی‌گری در قرون اولیه بیشتر در جایگاه یک مکتب رفتاری اما با چهره‌ای فرهنگی نمایان گردید و عالمان صوفی ظهور کردند. در قرن دوم هجری قمری، تصوف در جهان اسلام گسترش یافت. در قرن سوم، مرحله جدیدی از سیر تکاملی تصوف شروع شد، روحیه زهد و

عرفان تعدیل یافت و طرائق، مضامین و مراحل مختلف دیگری در آن به وجود آمد. تعدد طریقت‌های آن باعث تسریع گسترش تصوف در سرزمین‌های مختلف اسلامی شد (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۳۴). تصوف در طی چهار قرن به تدریج از صورت زهد و تعبد به شکل خاصی درآمد و حالت ثباتی یافت (کیانی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۲۸). در قرن پنجم نفوذ تصوف در ایران استوار گردید. قرن ششم آغاز پیوند تشیع و تصوف بود. از قرن هفتم به بعد جریان تصوف به یک جریان کاملاً رسمی در سراسر جهان اسلام درآمد و در میان شیعیان نیز تشکیلاتی وسیع با عنوان تصوف شکل گرفت. و در سرتاسر ممالک اسلامی تمام صوفیان نامدار علوی بودند و آن‌ها خود را وارث و پیشوای واقعی تصوف قرار می‌دادند (جعفریان، ۱۳۷۰: ۷۶). این باعث شد، عشق و علاقه‌ی تسنن به دوازده امام شیعه عمیق تر گردد (ضابط، ۱۳۷۷: ۴۶-۴۵). فرقه‌هایی که کوشیده‌اند تسنن را در خود هم چنان حفظ کنند، در بسیاری از دیدگاه‌های خویش، تعصب سنی‌گری را از دست داده و تسلیم برخی از الگوهای شخصیتی شیعه شده‌اند. در قرن هشتم، این جریان وسیع خصوصاً در عراق زیر نظر بزرگان سادات و علما اداره می‌شد. در این قرن گروهی از صوفیان به رهبری شیخ خلیفه مازندرانی، در دیار بیهق بر علیه ایلخانان مغول قیام نمودند و به عنوان جناح مذهبی، نهضتی به نام سرداران ایجاد نمودند. تشیع و عرفانی که جناح رهبران مذهبی سرداران مبلغ آن بودند. با تشیع و عرفانی که بعضی از عرفا و متصوفان آن عصر داشتند فرق می‌کرد (آژند، ۱۳۶۳: ۷۱).

متفکران مسلمان در دو قرن نهم و دهم همگی این موضوع را پذیرفتند که با تصوف به عنوان یک جریان شرعی و اصولی برخورد کنند. این تصوف در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در ایران، با تشیع پیوند خورد. و باعث شد صوفیان به هماهنگی تشیع و تصوف معتقد گردند. می‌توان ادعا کرد که هم تصوف و هم تشیع از رشد چشمگیری برخوردار بوده‌اند. در عوض تسنن تا حدود زیادی مجبور شده فضا را برای این دو گرایش خالی کند و عقب نشینی نماید (ضابط، ۱۳۷۷: ۴۴). چنان که پیوند تشیع و تصوف، با ظهور سلسله‌ی صوفی - شیعی صفویان نمایان گردید.

زمینه‌های رشد تصوف

ویرانی کشور و فقر مردم پس از هجوم سلجوقیان و مغولان در قرن هفتم هجری، و لشکریان تیمور در آستانه قرن هشتم و نهم هجری، موجب گردید، خانقاه‌های پراکنده درویشان

و صوفیان به شکل سلسله‌های بزرگ اخوت درآیند. در عصر ایلخانان بازار صوفیان و خانقاهیان گرم بود و امیران، موقوفات گرانبهایی به خانقاهها می‌دادند (مرتضوی، ۱۳۵۸: ۳۱۲). آمد و شد برخی از بزرگان دولت و سیاست به خانقاهها، نفوذ سیاسی و اجتماعی صوفیان را دو چندان می‌نمود.

آنچه که بسیار مهم است، قوام یافتن تدریجی تصوف و رهبری برخی از حرکت‌های مذهبی و سیاسی ادوار تاریخی و یا حداقل تاثیر در آن حرکت‌ها بوده است. بدین گونه حرکت‌های مذهبی و سیاسی نضج می‌گیرد و برخی از طرائق علیه حکام وقت و ظلم و تعدی آنان به پا می‌خیزند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۳۶). این فرقه‌ها، از زمینه‌های نیرومندی که مذهب تشیع در ایران داشت بهره فراوان داشتند. خاصه که شدت فشارهای تعصب آمیز اهل تسنن علیه شیعیان، در اواخر دوره ایلخانان شیعیان را نیز به این گروه‌ها جلب می‌کرد و در پرتو رنج مشترکی که داشتند، به چاره جوئی مشترک ناگزیر می‌شدند. صوفیان در دوره ایلخانان حضور سیاسی و اجتماعی نیز داشتند و با محبت اهل بیت (ع) زمینه ترویج دوستی خاندان پیامبر(ص) را رواج دادند و این همان چیزی بود که شیعه خواستار آن بود. سربداران، نهضتی است که از درون این نیاز مشترک اجتماعی و تاریخی جوشیده است (پناهی سمنانی، ۱۳۷۲: ۴۳). تصوف دوره سربداران و یا حداقل اینکه تصوف قلمرو سربداران، تصوف مبارزه و تلاش بوده است، اگر گروهی از صوفیان مال‌پرست و دنیا خواه بوده‌اند، پاره‌ای از آنها زندگی مردمی داشته‌اند (زرین کوب، ۱۳۴۳: ۱۷). بدون شک از ویژگیهای تصوف دوره سربداران، نقش و جنبه اجتماعی آن است، که موجب گردید در اوجش که یک طریقت افراطی شیعه بود به عنوان جنبه مذهبی سهم مهمی در قدرت یابی حکومت سربداران ایفا کنند.

پیوند تشیع و تصوف

زمانی که صوفیان تصمیم گرفتند نفوذ معنوی خود را به خارج از حوزه‌ی خانقاهها گسترش دهند، تقابل بین صوفیان و شیعیان پدید آمد. چرا که شیعیان که پیرو امامان بودند و نسب علوی را با صوفی‌گری، نقیض و غیر قابل جمع می‌دانستند، نمی‌توانستند به مکتب‌های تصوف گردن نهند و مرید مشایخ صوفی باشند. فقها و مجتهدان اظهار علاقه‌ی مردم را به صوفیه در عین حال تهدیدی برای دین و دولت می‌دانستند (ستاری، ۱۳۷۰: ۵۰۸). تا این که با

ضعف تسنن و شیوع تشیع از دوره‌ی تسلط مغول و زوال خلافت عباسی (صفا، ۱۳۵۶: ۱۸۷)؛ جنبش‌های غالی‌گری به صورت مخلوطی از تصوف و تشیع، به وقوع پیوست و تصوف و تشیع که به سائقه دشمنی و انکار متقابل، نخست از هم جدا بودند به هم پیوستند (ستاری، ۱۳۷۰: ۵۱۰).

در هر حال تردیدی نیست که از قرن‌های آغازین تا سده‌های میانی، تشیع و تصوف به یکدیگر نزدیک نشدند. به نظر می‌رسد تشیع تا قرن پنجم ارتباطی با دسته‌های مختلف تصوف نداشته است. ممکن بود به خاطر انتساب جریان تصوف به تسنن تشیع نظر خوشبینانه‌ای به صوفیان نداشته باشد. (جغتایی، ۱۳۷۶: ۱۲۳). صوفیان در ابتدا از جهت گرایش مذهبی، در قالب فرقه‌های اهل تسنن قرار می‌گرفتند (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۱۱). به همین علت اکثر علمای شیعه صوفیان را مذمت می‌کردند و کتاب‌هایی در رد آنان نوشتند (جغتایی، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

زمینه تضاد بین شیعه و صوفی‌گرایی زمانی نمود پیدا کرد که شیعیان در اعتراض به وضعیت نابرابر جامعه قدعلم کردند. درحالی که صوفیان در برابر شرایط نابرابر اجتماعی تسلیم و به عزلت نشینی روی آوردند. اما صوفیان بعدها به علت انتساب خود به امامان شیعه زمینه‌ی ارتباط بین تشیع و تصوف را فراهم آوردند. وابستگی بین تصوف و تشیع پس از سقوط بغداد انجام پذیرفت به طوری که، منزلت تصوف نزد حکمرانان و جامعه بالا رفت و در نتیجه شیعه نیز به سوی تصوف کشیده شد (ستاری، ۱۳۷۰: ۵۱۱). در واقع پیوند تشیع و تصوف را شاید بتوان شیوع تشیع در ایران دانست (جعفریان، ۱۳۸۰: ۷۶۰/۲). مسأله ولایت که ابتدا در شیعه رواج داشت و متصوفه بعدها آن را وام گرفت. وجه اشتراک مابین تشیع و تصوف قرار گرفت. چرا که صوفیان بر این باورند که ولایت را از امامان شیعی گرفته‌اند. این پیوند تشیع با تصوف با ضرورت وجود و شناخت یک مهدی در نهضت سربداران قرن هشتم / چهاردهم نمود پیدا کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۰۰).

نقش درویشان در قدرت یابی سربداران

طی دوران ایلخانان، مشایخ صوفیه، با استفاده از شخصیت مذهبی خود، کم و بیش در مسائل سیاسی دخالت کردند و به تصوف رنگ و روی سیاسی دادند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳).

۱۶۲). درویشان سبزوار و یا همان شیخیان چه قبل از شروع قیام و چه در طول آن فعالیت‌های متعددی انجام دادند. این اقدامات توسط بانیان تئوریک قیام و سایر رهبران شیخیان انجام گرفت که به شرح فعالیت‌های هریک از این رهبران می‌پردازیم. الف: شیخ خلیفه مازندرانی ب. شیخ حسن جوریج. درویش هندوی مشهدی - درویش سید عزالدین سوغندی د. درویش عزیز مجدی و. درویش رکن‌الدین.

شیخ خلیفه

شیخ خلیفه بر خلاف اکثر صوفیان زمان خود به مسائل اجتماعی و سیاسی توجه نشان می‌داد، با دیدن اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و ستم‌های بی‌اندازه فرمانروایان زمان و فقر عمومی، مایل به جستجو و یافتن علت این عوامل از متفکران زمان خود شد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۲). به همین علت از برای پیدا کردن استاد از دیار خود (مازندران) خارج شد. او در ابتدا به نزد علاءالدوله سمنانی رفت اما خیلی زود از نزد وی می‌رود. علت رفتن شیخ خلیفه از نزد شیخ علاءالدوله سمنانی، و خارج شدن از دستگاه وی را نیز می‌توان در قالب همان حرکت انقلابی خواه او بررسی کرد (جعفریان، ۱۳۸۰: ۲/۷۶۴ و ۶۸۲). وقتی شیخ خلیفه از یافتن جواب خود در محضر صوفیان اهل سنت ناامید گردید، به سبزوار که در آن دوران از مراکز شیعه نشین بود، می‌رود. تا به تبیین عقاید خود بپردازد، و مردم شیعی مذهب آنجا را علیه ظلم و ستم حکام و اهل ظلمه بشوراند و آنها را برای برپائی عدل و عدالت تشویق و ترغیب نماید. روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پایین مردم شهری از شیعیان متعصب و مخالف قدرت موجود بودند (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۳۶-۳۵). آنان می‌توانستند شیخ خلیفه را یاری برسانند.

شیخ خلیفه روش خاصی برای تبلیغ دین مشخص کرده بود. وی به جای این که در خانقاه به تبلیغ بپردازد. به مسجد می‌رفت. در واقع روش صوفیان زمان را رعایت نمی‌کرد. او افزون بر مطالب دینی، مباحث سیاسی را نیز مطرح می‌کرد. شیوه‌ی طرح این مسائل، موجب خشم اشراف شهر و کارگزاران مغولی گردید (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۶۴/۳).

تعالیم عقیدتی شیخ خلیفه با اعتقاد رسمی حکام، یعنی تسنن نمی‌خواند و و تعالیم وی موقعیت اجتماعی‌سیاسی آنها را تضعیف می‌کرد. چرا که شیخ خلیفه مسایل زمانی را در کسوت مسایل مذهبی مطرح می‌کرد؛ در واقع جدایی ناپذیری دین و دولت را در چهارچوب

تشیع اثنی عشری اعلام می داشت (آژند، ۱۳۶۳: ۷۲). چنان که علمای سنی مذهب سبزواری، هنگامی که رفتار و گفتار شیخ خلیفه را مخالف دستگاه قدرت خود دیدند، به نام آنکه رفتار شیخ خلیفه خلاف دین است و شیخ در مسجد حدیث دنیا می گوید، فتوای قتل او را به نزد ابوسعید، ایلخان مغول فرستادند. ابوسعید در جواب پیغام داد که او هیچ گاه متعرض طایفه درویشان نمی شود (خواند میر، ۱۳۳۲: ۳/ ۳۵۹). هنگامی که علمای کینه توز سنی از اقدامات ابوسعید بر علیه شیخ خلیفه نا امید شدند، در سال ۷۳۶ هـ ق نیمه شب شیخ خلیفه را در مسجد به قتل رساندند، و چنین وانمود کردند که شیخ خودکشی کرده است (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳/ ۶۰۵). قتل شیخ خلیفه، نشان از قدرت علمای سنی مذهب در آن نواحی دارد اما با این حال شاگردان و درویشان وابسته به وی راه او را ادامه دادند.

اولین نقشی که شیخ خلیفه ایفا نمود، این بود که صوفیان را که به کناره گیری از دنیا می پرداختند و برای گریز از فشارهای حاکمان زمان خود را در پستوهای خانقاه ها پنهان می کردند، به یک باره وارد اجتماع کرد تا در فعالیت های اجتماعی شرکت کنند. بدین ترتیب طریقت شیخیان بر پایه اصول مذهبی و جهت گیری سیاسی و نیز ادعای دستیابی به قدرت دنیوی متشکل شدند؛ مولفه سیاسی در زمان شیخیان از رشد زیادی برخوردار شده بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۸). از دیگر اقدامات شیخ خلیفه نفوذ در طبقات پایین اجتماع بود. وی توانست با وعده های مساوات و برقراری عدالت به طبقات فرودست وارد شده، تا مردمی را که با ابراز احساساتی که به دیانت نشان دادند و نقشی قاطع در تاریخ رسمی «مذهبی» ایفا کردند برای قیام آماده سازد (همان: ۳۰۳). شیخ خلیفه توانست آنان را به سوی تعالیم خود جذب نماید. واز طرفی مخالفان خود را از نظر اقتصادی در مضیقه قرار دهد. چرا که منبع اصلی مالی و اقتصادی حکام از رعایا و طبقات پایین بود که هم اکنون جزو نیروی نهضتی بودند که در حال پدیدار شدن بود.

تعالیم شیخ خلیفه دو بعد داشته است: الف. بعد معنوی و اخروی ب. بعد دنیوی (آژند، ۱۳۶۳: ۸۹). اساس تعالیم شیخ خلیفه اعتقاد به مهدویت بود (ستاری، ۱۳۷۰: ۴۱۱). هدف شیخ در برقراری نوعی دولت مهدی گرا خلاصه می شد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۸). در واقع شیخ خلیفه با توجه به اعتقادات شیعه ای اثنی عشری یعنی اعتقاد به ظهور امام زمان «عج» و نیز با به میان کشیدن این بعد اعتقادی، مردم را برای مبارزه با ظلم و جور حکام بسیج

می‌کرد (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). این مساله‌ی ظهور مهدی موعود (عج) بعدها در سازمان درویشان شیخ حسن همچنان پایدار ماند (ستاری، ۱۳۷۰: ۴۱۱). از دیگر اقدامات مهم شیخ خلیفه طرح‌ریزی سازمان مخفی سربداران است که توسط شیخ حسن جوری اجرا گردید. اعضای این سازمان که در اویش و قلندران بودند، سهم عمده‌ای در جمع‌آوری اطلاعات سری نظامی داشتند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۶۱). هر کس داوطلب عضویت در سربداران بود، اسمش ثبت می‌شد و به او می‌گفتند که حالا وقت اختفاست و هر وقت اشاره شد باید اسلحه بردارد و آماده کارزار شود. کاملاً آشکار بود که آن‌ها خود را بر علیه مغولان و همدستان آن‌ها، آماده می‌کردند (پناهی سمنانی، ۱۳۷۲: ۴۶).

خواند میر در این زمینه آورده است: روش شیخ خلیفه در این کار از زیرکی و هوشیاری او در رهبری مردم حکایت دارد، به عبارت دیگر او برای رسیدن به هدفش به کادر سازی و جمع‌آوری نیرو پرداخت و تشکیلاتی عمل کرد بدون آنکه دشمن از هدف او آگاه شود. روش شیخ خلیفه را می‌توان در زندگی شیخ حسن جست و جو کرد (خواند میر، ۱۳۳۲: ۳/۳۵۹). در پایان می‌توان چنین گفت هرچند قتل شیخ خلیفه و پنهان شدن جانشین وی شیخ حسن جوری و بعد زندانی شدن وی، قیام درویشان را به تاخیر انداخت. اما اقدامات شیخ خلیفه، نقطه‌ی آغاز حرکت فکری شیخیان سبزواری گردید، که بعدها با رهبری شیخ حسن جوری، جناح مذهبی سربداران شد و توانست بستری برای حرکت سیاسی سربداران گردد.

شیخ حسن جوری

بعد از مرگ شیخ خلیفه، شیخ حسن جوری که با نظر مثبت و پنهانی شیخ خلیفه، به جانشینی انتخاب شده بود، تلاش خود را آغاز نمود. شیخ حسن جوری برای اشاعه‌ی تعالیم استادش شیخ خلیفه، به نیشابور عزیمت کرد. اما در آن جا توان ماندن نداشت، چرا که مخالفانش درصدد توطئه بر علیه وی بر آمدند، به خاطر همین از شهری به شهر دیگر مهاجرت کرد. مدت‌ها در نیشابور، مشهد و ابیورد و خبوشان، به صورت مخفی فعالیت نمود و هر جا بیشتر از یک هفته نمی‌ماند، چون سخت تحت تعقیب بود. او توانست در طی سه سال به عراق و خراسان و بلخ و ترمذ و کرمان و هرات و قهستان سفر کرده و مردم بسیاری به سوی خود جلب نماید (پناهی سمنانی، ۱۳۷۲: ۴۶). گفته می‌شود در ابتدا به نهضت باشتین نپیوست؛

شاید در نگاه او کوچک و محدود بود، و در شهرهای اطراف همچنان به تبلیغ می پرداخت (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۵۴-۱۴۹) و در صدد ایجاد نهضتی وسیع تر بود.

تعالیم شیخ حسن دنباله‌ی تعالیم شیخ خلیفه بود (آژند، ۱۳۶۳: ۸۹). شیخ حسن مدعی تعالیم اثنی عشری بود. و برای ایجاد حکومت الهی شیعه تلاش می کرد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۳). شیخ حسن قبل از هر چیز معتقد به پیوند دین و دولت یا انطباق مذهب و سیاست بود و آن دو را جدا از هم نمی دانست (آژند، ۱۳۶۳: ۹۰).

اعتقاد به مهدویت در تعبیر و ادبیات جنبش سرداران آشکار بود، آن چنان که شیخ حسن مریدان را به اختفا فرا می خواند و از آنان می خواست به هنگام ظهور آماده نبرد باشند (صدر سید جوادی، ۱۳۸۱: ۱۳۳/۹). هدف شیخ حسن جوری، قیام مردم بر ضد حاکمان مغولی و اشراف محلی بود. او در کسوت درویشی مردم را برای نهضت آماده کرد. این طریقه با طریقه صوفیان دیگر که انزوا طلبی را برگزیده، و با حاکمان همراه بودند، تفاوت بسیار داشت (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

تعالیم شیخ حسن جوری در چند جهت بود:

۱. تشیع اثنی عشری با تاکید بر مساله ولایت ۲. تاکید بر جهان بینی مهدویت ۳. جدایی ناپذیری دین و دولت از یکدیگر
۴. مبارزه با ظلم و ستم در همه‌ی جوانب ۵. گسترش عدل و عدالت بین رعایا با توجه به اصول تشیع اثنی عشری (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶).
- اقدامات شیخ حسن، تنها جنبه‌ی فکری نداشت، بلکه وی به کار تشکیلاتی نیز پرداخت (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۶۶/۳). شیخ حسن مردم را به روش شیخ خلیفه دعوت می کرد و هر کس که دعوت او را می پذیرفت نامش را در دفتری می نوشت و می گفت: «حالا وقت اختفاست، آلت کارزار را ترتیب دهید و منتظر اشاره من باشید» (خواند میر، ۱۳۳۲: ۳/۳۵۹). وی به هر جا که سفر می کرد مریدان زیادی به دور او جمع می شدند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۵۴-۱۴۹).
- شیخ حسن نوعی تشکیلات مخفیانه راه انداخته بود، این تشکیلات متشکل از یک نیروی مسلح بود که در خط فتوت سامان یافته و مرکب از پیشه وران و تجار بود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۳). فتوت و جوانمردی و راستی و درستی از خصوصیات بارز پیروان شیخ حسن بود و آنان یکدیگر را «اخی» صدا می کردند که از اصطلاحات جوانمردان آن روزگار بود

(قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). از خصوصیات اعضای این سازمان مساله صداقت، سرسپردگی صادقانه و راست کرداری آن‌ها بود (آژند، ۱۳۶۳: ۹۹). پیروان شیخ حسن کسانی بودند که برای پیوستن به وی انگیزه‌هایی مختلفی داشتند که قبل از همه مساله ایمان مذهبی اینان به اصول تشیع اثنی‌عشری و پیشبرد آن بود که در درون خود ستم ستیزی و عدالت گستری را نیز نهفته است (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). از ویژگی‌های مهم سازمان درویشان شیخ حسن در آغاز کار جنبه مخفی بودن آن است (آژند، ۱۳۶۳: ۹۵). تبلیغات آنان به شورش زیر لفافه صوفیگری صورت می‌گرفت و رنگ تشیع داشت، و به صورت یک طریقت مثبت و فعال درویشی که بعدها طریقت شیخیان جوری خوانده شد و مورد انزجار حکام خراسان و زمین داران بزرگ بود، درآمد (اسمیت، ۱۳۶۱: ۵۶).

شیخ حسن از سازمان تصوف که بر اساس رابطه‌ی مرید و مرادی بود، به نفع موضع‌گیری‌های سیاسی خود در تحقق عدالت و نفی ظلم بهره برد (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳/۱۶۶). از اقدامات شیخ حسن برقراری عدل و داد و مساوات در قلمرو سربداران بود. ابن بطوطه در این مورد چنین آورده است:

«در مشهد طوس، شیخی رافضی بود حسن نام که از صلحای شیعیان به‌شمار می‌رفت. او اعمال این دسته (سربداران) را تأیید کرد و آنان او را به خلافت برداشتند. حسن سربداران را به عدل و داد توصیه می‌کرد. آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد، کسی دست به‌سوی آن دراز نمی‌کرد» (ابن بطوطه، ۱۳۴۸: ۱/۴۳۴).

یکی از اقدامات مهم شیخ حسن این بود که نوعی دولت شیعی و تئوکراتیک ایجاد کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۳). وی با اتخاذ نوعی ایدئولوژی که هسته مرکزی و اعتقادی آن ظهور قریب الوقوع امام زمان (عج) بود، افراد را برای یک قیام عمومی آماده می‌ساخت (اسمیت، ۱۳۶۱: ۵۶). ایدئولوژی مهدویت تشیع اثنی‌عشری مساله سیستم ستیزی و عدالت‌گستری را در پی داشت و شیخ حسن به دنبال این مساله بود (قدیانی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). جان اسمیت در توضیح اندیشه‌های حسن جوری می‌نویسد: «حسن جوری با اتخاذ نوعی ایدئولوژی که هسته مرکزی اعتقادی آن ظهور قریب‌الوقوع امام دوازدهم بود و این‌که تمام مسلمین بایستی خود را برای کمک به حضرت مهدی (عج) و کار عظیم او آماده سازند،

تشکیلاتی مرکب از پیشه‌وران و تجار که معتقد به این آیین بودند، ایجاد کرد که احتمالاً الهام گرفته از نهاد فتوت و سرسپردگی به یک ماموریت مذهبی بوده است» (اسمیت، ۱۳۶۱: ۱۳۱-۱۳۰).

شیخ حسن جویری بدون تظاهر، درخت عصیان و انقلاب را در روستاها و شهرها، علیه بیدادگران در قلوب مردم می‌کاشت. همین امر موجب گردید به فرمان امیر ارغونشاه، شیخ حسن را دستگیر و در دژ «طاق یارز» محبوس کردند (پناهی سمنانی، ۱۳۷۲: ۴۶). بعدها نفوذ شخصی حسن جویری و محبوبیت وسیع او موجب شد که مسعود شیخ حسن را از زندان آزاد کند و نه تنها در حلقه مریدان او وارد شود، بلکه در حکومت شریک و سهیم گرداند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۳).

مسعود و شیخ حسن دارای دو هدف متمایز بودند: الف. مسعود برای کسب قدرت و بسط دولت خود در خراسان و گسترش متصرفات خود دست همکاری به شیخ داده بود.

ب. شیخ حسن هم به دلیل این که به هدف الهی خویش و بسط تعالیم اسلامی خود و مرادش شیخ خلیفه برسد و نوعی حکومت دینی برقرار سازد، دست همکاری به مسعود داده بود (غلامعلی نقابی، ۱۳۸۸: ۷۵۸/۱).

شیخ حسن پیوسته سربداران و مردم را به گسترش عدل و داد، راستگویی و صداقت سفارش می‌کرد. از این رو مردم بیشتر شهرها حتی مخالفان مذهب او، پیرو او می‌شدند و جان خود را فدای او می‌کردند. به دنبال افزایش نفوذ شیخ حسن، امیرمسعود از نفوذ و قدرت معنوی و مادی شیخ ترسید و نگران رهبری خود در میان مردم شد. از این رو دنبال فرصتی بود تا شیخ را از بین ببرد (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۶۶/۳).

علت اختلاف شیخ حسن و حاکم سربداری این بود که دراویش به رهبری شیخ حسن در اجرای عدالت بسیار تندرو بودند و در مقابل، حاکم سربداری، امیر وجیه‌الدین مسعود و طرفداران او گرچه قائل به مساوات بودند، لکن در اجرای آن راه میانه را در پیش داشتند. از این گذشته، هواداران شیخ حسن با جهت‌گیری مذهبی آشکارشان، صادقانه در پی پیشبرد عقاید رادیکال شیعی بودند؛ و حال آن که پیروان مسعود با هویت شیعی شان از خطی میانه رو و اعتدالی حمایت می‌کردند. این مساله به پیدایش دو گروه در میان سربداران انجامید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۳). این اختلاف دیرین میان سازمان درویشان حسنی و دولتمردان و

سرهنگان سربدار یا به بیانی دیگر این تعارض میان دو جنبه‌ی دینی و دنیایی حکومت و یا بین پیشوایان مذهبی و رهبران سیاسی دولت که پتروفشسکی از آن، به دو جناح افراطی و میانه رو سربداریه تعبیر کرده است، رفته رفته به جدایی و خصومت و نفاق انجامید و ناتوانی سربداران در سازش با یکدیگر و مبارزات آنان بر سر کسب قدرت، سرانجام دولت را به ضعف و اضمحلال و سقوط کشانید (ستاری، ۱۳۷۰: ۴۱۶).

می‌توان گفت که اختلاف دیگر مابین امیر مسعود و شیخ حسن مربوط به نگاه سیاسی به مسائل بود. درویشان در صدد بودند تا مخالفان خود را سرکوب کنند. از این رو امیر مسعود تحت فشار شیخ حسن و طرفدارانش، می‌خواست با جنگ و درگیری با آل کرت از فشار آنان بکاهد و می‌توانست نقشه خود را برای از بین بردن شیخ عملی سازد. امیر مسعود در طی جنگ زاوه که با آل کرت انجام داد. کسی را مامور کرد تا بعد از پیروزی، شیخ حسن را به قتل برساند و بایک تیر دو نشان بزند. بعد از کشته شدن شیخ حسن، درویشان از جنگ کناره کشیدند. از این رونه فقط در جنگ زاوه شکست خوردند، بلکه آن خصومت و تنش که از مدت‌ها پیش بین پیروان میانه رو مسعود و شیخیان رادیکال پدید آمده بود، آشکار و عیان گشت، ولی جنبه‌های کلی این تضارب آراء تا مدت‌ها بعد علنی نشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۳۵). می‌توان گفت زاوه مقدمه انحطاط سربداران در خراسان گردید، امید مردم این بود که این سلسله به تدریج شوکت و اعتباری فراهم کنند و در مقابل سیل هجوم ترکان ماوراءالنهر و لشکریان تیموری که در کار پیش آمدن بودن سدی شوند؛ ولی شکست زاوه این امید را به یاس بدل کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۹: ۴۸۰). خودداری درویشان از شرکت در جنگ زاوه و جدایی آنان از سربداران ضربه سختی به حکومت سربداران وارد کرد و موجب تضعیف این حکومت گردید.

درویش هندوی مشهدی – درویش سید عزالدین سوغندی

خواجه شمس‌الدین علی، در ابتدا جانب درویشان را نگاه می‌داشت، و حتی اظهار درویشی کرده بود (آژند، ۱۳۶۳: ۱۰۹). در عین حال، در وقت قدرت، کوشید تا تعادل لازم را میان سربداران و درویشان ایجاد کند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳/۱۷۲). احترام وی به درویشان از آن جا مشخص می‌شود که وی درویش هندوی مشهدی را که یکی از جانشینان شیخ حسن جوری و از جمله سران درویشان حسنیه بود به حکومت دامغان گماشت (آژند، ۱۳۶۳: ۱۰۹). اما کم

کم اقدامات شمس‌الدین علی موجب نارضایتی درویشان و سربداران شد. علت آن این بود که می‌خواست توازنی میان دو گروه شیخیان و سربداران به وجود آورد. این خواسته موجب گردید، هر دو گروه از وی ناراضی و خواستار عزل وی شوند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳/۱۷۲). روش سیاسی خواجه شمس‌الدین رضایت طریقت درویشان شیخ حسن جوری که مساوات طلبی بود فراهم نمی‌آورد (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۷۲).

در این زمان دو تن از سران درویشان دست به قیام زدند. درویش هندوی مشهدی و سید عزالدین سوغندی که هر دو از رهبران درویشان حسنیه بودند. درویش هندوی مشهدی به علت اقدامات خواجه شمس‌الدین علی در جهت محدود کردن شیخیان دست به قیام زد (آژند، ۱۳۶۳: ۱۰۹). سیدعزالدین سوغندی از رهبران شیخیه بعد از کشته شدن شیخ حسن جوری توسط امیر مسعود، به عنوان رهبر معنوی سربداران شناخته شده بود، اکنون احساس می‌کرد، از نظر قدرت سیاسی در میان سربداران جایگاهی ندارد. به همین جهت دنبال پایگاه مناسبی می‌گشت تا او را در این مبارزه یاری دهند (هجری، ۱۳۹۰: ۷۵). به همین خاطر خواجه شمس‌الدین از نفوذ فوق العاده سوغندی بیمناک بود (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۱۰۰).

غصب قدرت سیاسی - مذهبی از طرف خواجه شمس‌الدین راه رشد درویشان را سد کرده بود (آژند، ۱۳۶۳: ۱۷۴). از دیدگاه درویشان، خواجه شمس‌الدین علی حرمت شیوخ و درویش‌ها را نگاه نداشته بود (هجری، ۱۳۹۰: ۷۶). این امر موجب گردید آنان که خود را برای به دست آوردن حکومت سربداران محق می‌دانستند دست به قیام بزنند.

درویش هندوی مشهدی در دامغان قیام کرد و سید عزالدین سوغندی به وی پیوست. خواجه شمس‌الدین با لشکریانش به سوی دامغان رفت و آن جا را محاصره نمود و طغیان درویش هندوی در عرض یک هفته سرکوب شد (آژند، ۱۳۶۳: ۱۱۰). میرخواند در مورد سرنوشت درویش هندوی می‌نویسد: خواجه شمس‌الدین «مراجعت نموده و به سبزوآر آمد و هندو را به آن جا آورده، مفلوک ساخت.» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۶۱۸).

سید عزالدین سوغندی هم که از خواجه شمس‌الدین علی به هراس افتاده، از خراسان به سوی مازندران رفت و در راه درگذشت (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳/۱۷۳). شمس‌الدین علی با سرکوبی این قیام، قدرت درویشان را مهار کرد (آژند، ۱۳۶۳: ۱۱۱) عاقبت همین سخت‌گیری‌ها موجب زوال حکومتش شد و حیدر قصاب به تحریک درباریان خواجه شمس‌الدین علی را به

۱۰۰۴ نامه پارسایی و آزادگی «مجموعه مقالات همایش علمی کنگره بین‌المللی سربداران»

سال ۷۵۳ هـ. ق به قتل رسانید. این امیر چهارسال ونه ماه حکومت کرد و در موقع مرگ ۵۰ سال داشت (رضایی، ۱۳۷۳: ۳/۲۲۶).

درویش عزیز مجدی

پس از مرگ شیخ حسن، عده‌ای از گروه شیخیان و دراویش، درویش عزیز مجدی (همشهری شیخ حسن) را مقتدا قرار دادند. تا این که درویش عزیز در زمان امارت شمس‌الدین علی و در نتیجه سخت‌گیری وی در خصوص رهبران درویشان، به عراق هجرت کرد (غلامعلی نقابی، ۱۳۸۸: ۱/۷۵۹). درویش عزیز در زمان حکومت پهلوان حسن دامغانی به خراسان بازگشت و در سرزمین توس در قسمت شرقی دولت سربداری قیام کرد و با کمترین هزینه شهر را به تصرف درآورد (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۸۷). او همراه هواداران خود در توس اعلام استقلال کرد. در این زمان حسن دامغانی درگیر جنگ با امیر ولی در استرآباد بود، وقتی که خبر شورش درویش عزیز را شنید دست از جنگ با امیر ولی کشید و راهی قلعه توس گردید. و پس از شش ماه محاصره آن را از درویشان باز ستاند. در این جنگ حسن دامغانی پس از این که بر قلعه توس استیلا یافت؛ رفتاری محترمانه با درویش عزیز در پیش گرفت. حسن دامغانی دریافته بود که کشتن درویش عزیز به صلاح ملک و مملکت او نیست. چون قدرت درویشان و هواداران مردمی از درویش عزیز زیاد بوده و کشتن او مسائل حادثتری را پیش می‌آورده است. درویش عزیز راهی اصفهان شده و در اصفهان معتکف گردید. علی موید از درویش عزیز دعوت به همکاری کرد، چرا که علی موید برای استیلا به متصرفات سربداران و کسب قدرت به نیروی معنوی درویش عزیز احتیاج داشت. درویش با قبول دعوت علی موید، همراه فرستاده او از اصفهان به دامغان آمد (غلامعلی نقابی، ۱۳۸۸: ۱/۷۶۰-۷۵۹). پس از آن خواجه علی موید، با حمایت نیروهای طرفدار شیخ، شبانه سبزوار را در سال ۷۶۳ هـ. ق در اختیار گرفت.

از اقدامات درویش عزیز ضرب سکه‌ای به نام سلطان محمد المهدی بود (ستاری، ۱۳۷۰: ۴۱۲-۴۱۱). ضرب این سکه نشان می‌دهد تا حدی عقاید وی با عقاید تشیع در عراق، قم و لبنان تفاوت داشته است؛ چراکه شیعیان بنابر احادیث متعدد از ذکر نام خاص امام مهدی (عج) نهی شده‌اند و به همین علت از دیگر القاب آن حضرت استفاده می‌کردند. خواجه علی موید رهبر سربداری در سکه‌های دوران حکومتش به سال ۷۶۳ قمری که نام دوازده امام را ضرب کرده

است. به جای این که همانند درویش عزیز از نام سلطان محمد المهدی استفاده کند، نام امام دوازدهم را «محمد حجة الله» آورده است. و این نشان از تعصب وی در تشیع بود. چنان که وی در تعظیم و تکریم سادات سعی بلیغ داشت (رضایی، ۱۳۷۳: ۲۸۸/۱).

از اقدامات درویش عزیز مجدی و خواجه علی موید در زمان حکومت توامانشان این بود که آنان آئینی ایجاد کردند که طبق آن، اسب مجهزی را هر روز صبح در هوای گرگ میش، بیرون قلعه برده و منتظر امام دوازدهم بودند. و برای ظهور حضرت مهدی (عج) آماده می کردند (غلامعلی نقابی، ۱۳۸۸: ۱/ ۷۶۲-۷۶۱). با این عمل ظهور امام زمان (عج) را قریب الوقوع اعلام می داشتند. تا قائم مهدی منتظر که به زعم پتروشفسکی «در نظر عوام نوید دهنده‌ی استقرار عدالت در زمین و انقراض دولت منفور بود» در صورت ظهور، بر آن سوار شود و بی مرکب نماند (ستاری، ۱۳۷۰: ۴۱۲). احتمال دیگر که قوی تر به نظر می رسد این است که این حرکت، یک حرکت نمادین بود تا به مردم بفهمانند صبح و شام به فکر امام زمانشان (عج) باشند و این آمادگی را داشته باشند تا در پای رکاب حضرت گام بردارند. معلوم نیست که اندیشه انتظار فرج در میان سرداران از همان آغاز با افراط همراه بوده باشد، ولی بی تردید درویش عزیز درباره آن به افراط گراییده و همین امر باعث ایجاد چالش بین او و خواجه علی موید شد (اسمیت، ۱۳۶۱: ۱۸۶).

خواجه علی موید که به درویش عزیز بدگمان شده بود، به علمای شیعه متمایل گردید و به جنبه های شریعتی بیشتر اهمیت داد. و حتی فراتر رفته و از یکی این علما به نام شیخ شهید مکی (شهید اول) دعوت به عمل آورد (دوانی، ۱۳۶۴: ۳۴۱/۴). خواجه علی بن موید، در نامه ای که به شهید اول می نویسد یادآور می شود که «ما کسی را نداریم تا به فتوای او در مسائل دینی مطمئن باشیم و مردم بتوانند به او اقتدا کنند» (پتروشفسکی، ۱۳۵۱: ۵) برای همین او را به خراسان دعوت کرد. اما شیخ فقط کتاب لمعه دمشقیه را به نام خواجه تالیف کرد و برای او به خراسان فرستاد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۳۷۲).

با این که علی موید خود یک نفر شیعی بود و تلاش می کرد تا شیعه را در حد مذهب رسمی ارتقاء دهد، ولی در برابر بعضی از اعتقادات مورد نظر درویش عزیز در زمینه دولت مهدی گرا پایداری نشان داد؛ همین مساله، به تشنج و تنش شدیدی انجامید و در عزل رهبر درویشان به اوج خود رسید (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۱). هدف درویشان ایجاد یک

- دولت مهدی گرا بود؛ یعنی نوعی تئو کراسی دولتی همراه با مذهب افراط گرای شیعی؛ و در واقع آرمانشهری که هیچ نوع دمسازی با مفاهیم دیگر دولتمداری نداشت (همان: ۴۵).
- اختلافات خواجه علی موید و درویش عزیز را می‌توان در چند جنبه نشان داد:
۱. هر دو رهبر هم خواجه علی و هم درویش عزیز در تلاش برای رسیدن به یک موقعیت سیاسی برتر بودند. این مساله باعث تنش بین آنان می‌شد.
 ۲. شاخه نظامی سربداران به علت قتل‌های متعدد در دربار حکومتی و عدم ثبات، ضعیف گردیده بود و نیاز به یک رهبریت قوی داشت و خواجه می‌خواست این رهبریت را خود به تنهایی به عهده گیرد.
 ۳. جریان شیخیان از زمان شیخ حسن به بعد از جریانات سیاسی دور افتاده بودند؛ و نقشی را که برایش مدت‌ها تلاش کرده بودند از دست داده بودند. درویش سعی کرد باردیگر موقعیت درویشان را زنده گرداند و این در تضاد با اهداف خواجه علی موید بود.
 ۴. علی موید اعتقادی به شیخی گری نداشت و نسبت به نفوذ عقاید صوفیان در محیط مذهبی سبزواری بی‌مناک بود.
 ۵. طریقت درویش عزیز صوفیانه بود در حالی که طریقت خواجه علی موید شریعتی بود، همین امر موجب اختلاف مذهبی بین آنان گردید.

درویش رکن‌الدین

خواجه علی پس از کشته شدن درویش عزیز در سال ۷۶۴ه. ق بر مریدان طریقت شیخ حسن سخت‌گیری کرد، به‌طوری که قبر شیخ خلیفه و شیخ حسن را که زیارتگاهی برای مردم شده بود، ویران نمود علی موید فقط به این امر بسنده نکرد، بلکه تصمیم گرفت که تکلیف خود را با درویشان برای همیشه روشن سازد. تشکیلات و سازمانشان را در هم ریخت و سپس آنان را از سبزواری راند؛ ولی با این که علی موید قدرت شیخیان را درهم ریخت و آنان را از دربار خود راند. اما آنان هنوز کاملاً قلع و قمع نشده بودند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۱).

درویش رکن‌الدین در سال ۷۷۷ بر ضد خواجه علی شورش کرد هر چند این شورش شکست خورد، اما وی به اصفهان نزد شاه شجاع رفت. و با استمداد از شاه شجاع و پیر علی حاکم هرات به سوی سبزواری حمله کرد (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۷۷/۳). درویش رکن‌الدین با

کمک‌های اسکندر حاکم پیشین امیر ولی در نیشابور، لشکری علیه خراسان راه‌انداخت که با پول و اسلحه شاه شجاع تقویت شده بود. وی توانست در سال ۷۷۸ه. ق سبزواری را تصرف کند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۴۳). خواجه علی موید پس از شکست از درویشان به اجبار به استرآباد نزد امیر ولی گریخت. پس از پیروزی، در مسجد جامع به نام درویش رکن‌الدین خطبه خوانده شد. اما دو سال بعد، خواجه علی توانست وی را شکست داده بار دیگر به کمک نیروهای امیر ولی، بر سبزواری تسلط یابد (جعفریان، ۱۳۸۱: ۳/۱۷۷)

می توان گفت هرچند در ابتدای شروع نهضت همکاری درویشان با گروه نظامی سرداران موجب تقویت و گسترش حکومت سرداران شد. اما در پایان دوره سرداران این درویشان بودند که به عنوان یکی از عوامل سقوط این حکومت نقش مهمی ایفا کردند. حذف درویشان، نه تنها موجب استحکام پایه‌های حکومت سرداران نشد بلکه زمینه سقوط دولت سرداران و ضربه پذیرشدن وی در برابر حمله تیمور را فراهم ساخت.

نتیجه‌گیری

حکومت سرداران با اتحاد دو نیروی نظامی و درویشان تشکیل شد. آن چه باعث شد مابین رهبران نظامی و صوفیان انقلابی اتحاد برقرار گردد بیگانه‌ستیزی و عدالت‌طلبی بود. دو مسلک با دو روش متفاوت اما یک مذهب، توانستند پویایی تشیع را به نمایش بگذارند. نظامیان با روش جوانمردی و پهلوانی و شیخیه با روش انزواطلبی و گوشه‌نشینی در کنار هم قرار گرفتند. مسلماً هر دو گروه تا حدی مواضع خود را تغییر دادند تا این پیوند عمیق تر گردد.

نقش درویشان در نهضت سرداران در یک جهت و یا یک گونه خاص نبود، بلکه می‌توان این نقش‌ها را در چند جنبه مطرح نمود:

۱. یکی از جریان‌های مهم که در آن دوران رخ داد، تغییر ماهیت در تصوف بود. که بی‌شک از شیعه‌گرایی صوفیان تاثیر گرفته بود. در آن زمان صوفیان به سیاست و مبارزات اجتماعی روی آوردند. در این راستا شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری نخستین حرکت سیاسی درویشان را پایه‌گذاری کردند که منجر به نهضت سرداران شد.

۲. یکی دیگر از جنبه‌های مهم درویشان پیوندی است که مابین تصوف و تشیع به وجود آوردند. این مساله را در بیان‌اندیشه ولایت و نزدیکی ظهور امام مهدی (عج) از طرف سه رهبر کاریزماتیک شیخیه، شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری و درویش عزیز می‌توان مشاهده نمود.
 ۳. بسترسازی جامعه برای مقابله با هر آن چه که در فرودستی مردم طبقات پایین نقش داشته، تاثیر زیادی برای ظهور دولت مردان سربداری گذاشت. چنان که بسیاری از پیشه‌وران و کشاورزان به خدمت نظامی سربداران پیوستند.
 ۴. نقش دراویش به عنوان یک گروه سری بسیار مهم بود. یک نیروی قوی البته مخفی در جابجایی اطلاعات در آن دوران پرهرج و مرج که توان رویارویی همچون یک رویا بود ارزش زیادی داشت.
 ۵. تلاش‌های صوفیان باعث شد تشیع ظاهری دوره سربداران روبه تکامل پیش رود. و سربداران که نسبت به تشیع تعصب چندانی نداشتند، در تقویت شیعه بکوشند.
 ۶. حضور شیخیان تنها منحط به زمینه‌های معنوی قیام نبود آن چنان که شرکت درویشان در جنگ زاوه که تاحدی علاوه بر تقابل سیاسی نوعی تقابل مذهبی بود نشان از جنبه‌ی نظامی آنان بود.
 ۷. قیام درویش هندوی مشهدی و سید عزالدین سوغندی در دامغان، نشان از تسلط سیاسی درویشان هرچند به مدت کوتاه بود. درویش عزیز هم چون یک عامل سیاسی عمل کرد، طوری که خواجه علی موید با همکاری با او توانست بر اریکه‌ی قدرت بنشیند.
 ۸. اما مهم‌ترین نقش درویشان در دوره سربداری را می‌توان زمینه‌سازی برای ایجاد دولت شیعی - صوفی صفویان دانست. اما آن چه که نقش درویشان سربداری را پررنگ می‌کند سهم آنان در تشکیل دولتی بود که هم توانست به مدت نیم قرن ادامه یابد و هم بر تشکیل نهضت‌های شیعی در سرزمین‌های دیگر تاثیر گذار باشد.
- اختلاف و شکاف میان درویشان و امیران سربداری از یکسوقدردت سربداران را تضعیف گردانید و از سوی دیگر نقش درویشان را از نظر سیاسی در طول زمان به تحلیل برد. اما نقش معنوی آنان همچنان باقی ماند و در جریان صفویان پر رنگ گردید.

می‌توان اذعان داشت نادیده گرفتن نقش صوفیان و دراویش در حفظ و بقای دولت سربداران کار دشواری است و تاثیر رهبران تصوف از ابتدای این جریان تا انتها کاملاً مشهود و آشکاراست.

منابع

۱. آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، *قیام شیعی سربداران*، تهران: گستره.
۲. ابن بطوطه (۱۳۴۸)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد علی موحد، جلد ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. اسمیت، جان ماسن (۱۳۶۱)، *خروج و عروج سربداران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی.
۴. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸)، *تاریخ ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض قاجاریه*، چاپ اول، تهران: دبیر.
۵. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۹)، *تاریخ مغول*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره‌ی تیموریان* «پژوهش از دانشگاه کمبریج»، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: جامی.
۶. پتروشفسکی، ای. پ (۱۳۵۱)، *نهیضت سربداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ سوم، تهران: پیام.
۷. پناهی سمنانی، محمد احمد (۱۳۷۲)، *تیمور لنگ - چهره هراس انگیز تاریخ*، تهران: حافظ نوین.
۸. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۳۲)، *تاریخ حبیب‌السیر*، جلد ۳، تهران: خیام.
۹. جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، *تاریخ ایران اسلامی (از یورش مغولان تا زوال ترکمانان)*، جلد ۳، چاپ دوم، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۷۰)، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. جعفریان، رسول (۱۳۸۰)، *تاریخ تشیع در ایران: از آغاز تا قرن دهم هجری*، جلد ۲، چاپ سوم، قم: انصاریان.
۱۲. جغتائی، منصور (بهارو تابستان ۱۳۷۶)، «حلاج از دیدگاه شیخ مفید»، فصلنامه علمی - ترویجی مشکوه، مشهد: آستان قدس رضوی، شماره ۵۴-۵۵.

۱۳. دوانی، علی (۱۳۶۴)، *مفاخر اسلام*، جلد ۴، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۴. رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۳)، *تاریخ ده هزار ساله ایران از سلسله‌ی غزنویان تا انقراض صفویه*، جلد ۳، تهران: اقبال.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، *دنباله، جستجو در تصوف ایران*، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۳)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: آریا.
۱۷. ستاری، جلال (۱۳۷۰)، *زمینه‌ی فرهنگ مردم*، چاپ اول، تهران: ویراستار.
۱۸. سمرقندی، عبدالرزاق کمال‌الدین (۱۳۸۳)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. شیخی، حمیدرضا (زمستان ۱۳۶۷)، «نگاهی به اوضاع مسلمانان بنگلادش اتیوپی و شوروی»، فصلنامه علمی - ترویجی مشکوه، مشهد: آستان قدس رضوی، شماره ۲۱.
۲۰. صدر سید جوادی، احمد (۱۳۸۱)، *دایره‌المعارف تشیع*، جلد ۹، چاپ اول، تهران: شهید سعید محبی.
۲۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۵۶)، *خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۲. ضابط، حیدر رضا (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، «*ظهور سلسله صفویه نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران*»، فصلنامه علمی - ترویجی مشکوه، شماره ۵۸-۵۹.
۲۳. قدیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌ی مغول*، چاپ دوم، تهران: فرهنگ مکتوب.
۲۴. غلامعلی نقابی، علی اصغر (۱۳۸۸)، *کویان «جوین» سرزمین کیان، پایگاه عرفان*، جلد ۱، چاپ اول، سبزوار، دانشگاه تربیت معلم سبزوار.
۲۵. کیانی‌نژاد، زین‌الدین (۱۳۸۹)، *سیر عرفان در اسلام*، چاپ سوم، تهران: اشراقی.
۲۶. مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸)، *مسائل عصرایخانان*، تبریز: دانشگاه. زرین.

۱۰۱۲ نامه پارسایی و آزادگی «مجموعه مقالات همایش علمی کنگره بین‌المللی سربداران»

۲۷. مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*،

مقدمه محمد جواد مشکور، به کوشش محمد حسین تسبیحی، چاپ دوم، تهران: شرق.

۲۸. میراحمدی، مریم (۱۳۶۹)، *دین و دولت در عصر صفوی*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

۲۹. میرخواند، محمدبن خاوندشاه بلخی (۱۳۸۰)، *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیان‌فر، جلد

۳ و ۵، چاپ اول، تهران: اساطیر.

۳۰. هجری، محسن (۱۳۹۰)، *سربداران*، چاپ چهارم، تهران: کمک آموزشی.